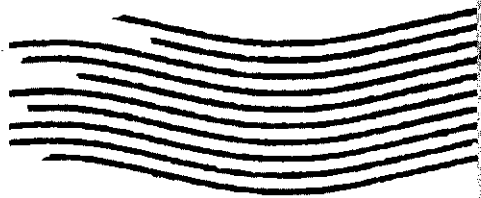


شعر و زندگی ناخالص

نگاهی به وظیفه شعر

در سایه مفهوم معاد



در سالی که گذشت؛ عده زیادی از شاعران و هنرمندان این سرزمین دعوت دوست را لیک گفتند و به دیار باقی شتافتند. این پدیده در کنار همه تلخیهایش، برای ما که هنوز زنده ایم از این جهت که هشدار می‌دهد، حساب می‌آید، نعمتی است. زیرا به بیان معصوم علیه السلام بزرگ‌ترین موعظه مرگ است. به این بهانه ضمن گرامی‌داشت یاد این عزیزان، سعی کرده‌ام در مجال مختصر، تعریفی از شعر و وظیفه شعر ارائه دهم. به این امید که خدای ناکرده ما مصداق آن بیان نازنین حضرت علی علیه السلام نشویم که: پند گیرید از آنان که پیش از شما بودند، پیش از آنکه آنان که پس از شما خواهند آمد از شما عبرت گیرند امیدواریم روزی همه ما پیش از آنکه قلم را برداریم بیندیشیم که چه می‌خواهیم بنویسیم.

شعر به واقع با معیارها و بحث‌های بلاغی، قابل تعریف و تحلیل نیست و نباید هم اینجهاها به دنبالش گشت؛ شعر چیز دیگری است؛ البته عناصری که منتقدان برای شعر برشمرده‌اند؛ به واقع عنصرهای شعر به حساب می‌آیند، اما فقط عنصرند؛ همان‌گونه که مثلاً آهن، روی یا کلسیم در تالیف انسان شرکت دارند؛ حالا اگر شما همه این موارد را روی هم بریزید و هم بزیند؛ نمی‌توانید از اینها انسان در بیاورید، مگر اینکه خدا باشید و از روح خودتان در آن بدمید؛ تازه این هنوز انسان است و اگر بخواهید این گوساله، گاو شود و برسد به رتبه شکوهمند و شکیل آدمیت؛ باز باید کلی خون جگر بخورید و دندان روی جگر بگذارید!

آن جوهره جادویی که شعر را شعر می‌کند؛ میل به زنده ماندن است و زنده ماندن، زیبا ماندن. شعر حرکتی به نیت نام‌گذاری و تعریف دوباره زندگی است و بعد از تعریف هم تالیف زندگی. شعر حرکت به سمت شناسایی و خیر و شر، زشت و زیبا، وفا و خیانت و در یک کلمه آدم و نادم است. و البته شعر در تعریف نمی‌ماند و بلافاصله به سمت تالیف حرکت می‌کند. بنابراین جزئی از شعر، شناخت زبان و احترام گذاشتن به کلمه و به معناست. این جزء دلاوری درگیری با دروغ و مرگ است که در شاعر اتفاق می‌افتد و در زبان چهره می‌نماید و دلبری می‌کند و جزء دیگر شعر، آن جنبه تالیفی است که حرکت به سمت راستی و زیبایی است و در شاعر و در شعر شروع می‌شود و مثل بازی «دومینو» به مخاطب سرایت می‌کند؛ حالا برای زنده ماندن، شاعر باید معنای زندگی را درک کند و سلوک خود را



با آن معناها مشخص کند.

زندگی در فرهنگ اسلامی، دست کم دو معنای مهم دارد که در دو حیطة دنیا و آخرت رخ می نمایند. زندگی دنیا، بالوده و زلال نیست و با مرگ آمیخته است؛ عرصه جذب است و دفع. و دفع یعنی مرگ. آدمی در دایره زندگی پست تر، باز یچه نیروهای عالم فیزیک است؛ هر دم به سویی کشیده می شود و هر لحظه چیزی می خواهد و این خواستن و نخواستن مانند مطلوبها کیفیتهای یکسانی ندارند؛ اختیار و فاعلانگی را از آدمی می گیرد و او را مقول و منفعل می کند. البته این انفعال و ناتوانی در انسان تربیت نشده رخ می دهد. یعنی آنکه تربیت نشده است، در برابر پدیده ها کنشی حیوانی بروز می دهد و مدام از این شاخه به آن شاخه می پرد؛ حالا این پریدنها و این حرکت از ساده ترین غریزه ها و از دستگاه گوارش آغاز می شود و تا پیچیده ترین شهوتهای انسانی در عرصه های سیاسی و اجتماعی گسترده می شود. انسان بی ادب بین آشپزخانه و دستشویی، بین این انتخابات و آن انتخابات؛ بین این معامله و آن معامله و به تعبیری دقیق تر، بین این و آن در تردید و تردد است. دین معلم و پدری است که می خواهد انسان را از انفعال جهان ماده رها کند و به او توانایی انتخاب حرکت بدهد؛ در سفرهای مادی، مسافران آگاهی ندارند و آنها را سفر به پیش می برد، یعنی تا انسان تربیت نشود، عشق و علتی که موجب سفرهای او و موجب حرکتها و گزینشهای اوست، از او نیست و آگاهی و عشق حداقلی نظام غریزی به بقا، برای او تصمیم می گیرد. البته این فرایند، به ظاهر خیلی هم بد نیست و اگر انسان، اندک مسامحه ای به خرج بدهد، خوش خویشانش میشود و حالی می کند چرا که زحمت فکر کردن به خود نمی دهد و به دنبال هر نیرو و امکان تازه؛ تن به لذت تسلیم می دهد و اراده می کند که اراده نکند!

هیچ انسانی به دنبال زیان و شر نیست بلکه ممکن است در تعریف و تلقی از خیر و شر، دچار مشکل شود.^۱ و به اصطلاح در معامله زشت و زیبا فریب بخورد و سرش کلاه برود. اما قدر مسلم این است که هر کسی آنچه را که انجام می دهد خیر می داند، مگر اینکه مشکل عقلی داشته باشد و فرض دیگری متصور نیست. حال اگر کسی در ظاهر سلامت عقلی دارد ولی شر را برمی گزیند؛ در واقع دچار جن زدگی شده است و شیطان در او حلول کرده است. همان گونه که در آیه ۲۷۵ سوره بقره، ترکیب «یتخبطه الشیطان» درباره رباخواران به کار رفته است.

بسیاری از آیه های قرآن کریم، متضمن این معنا است که شیطان، زشت را در نظر کافران، زیبا جلوه می دهد. در واقع این پدیده با تصرف در قوای عقلی آنها رخ می دهد. این آیه در تبیین زیبایی، آیه مهمی است؛ کسی که بیش از اندازه، تسلیم کنشهای غریزی شود، خود به خود دچار مشکل در فرایند فهم می شود؛ زیرا همواره به یکی از جنبه های فرایند توجه دارد و از درک و تحلیل مجموعه اجزا و شرایط در کنار هم ناتوان است: «و کذلک زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکاً و هم لیردوهم و لیلبسوا علیهم دینهم و لو شاء الله ما فعلوه فذرهم و ما یفترون»^۲ و از همین دست است. «لولا ادعاءهم باسنا تضرعوا و لکن قست قلوبهم و زین لهم الشیطان ما کانوا یعملون» همان گونه که ذکر شد؛ این آیه ها بیان می کنند که این عده دچار اشتباه در محاسبه می شوند و در ارزش گذاری پدیده ها و اعمال - که عمل عقل است -

درمی مانند: «والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعه یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجدہ شیئا و وجد الله عنده فوقاه حسابا و الله سریع الحساب»^۳

خداوند متعال با توجه به این اهمیت بحث سود و زیان و میزان فراوان تاثیر آن در حرکت های انسانی، از همین گفتمان، برای طرح بسیاری از موضوعها استفاده کرده است و اصولاً مقدار بسیار زیادی از آیه های قرآن مشحون از مضمونهای معاملاتی و تجاری است.

البته عده ای دلیل این پدیده را نزول قرآن کریم در مکه و مدینه (که یک منطقه تجاری بوده است) می دانند و معتقدند که فرهنگ و نوع گفتمان مسلط جامعه عربی که در مورد عرب شهر نشین و عرب صاحب جامعه! یک گفتمان و فضای تجاری است وارد بیان قرآنی شده است، اما به نظر می رسد. این بحث، ریشه دارتر از عبور کاروانهای تجاری از محل نزول وحی می باشد. زیرا اصلاً پایه همه تصمیم گیریهای انسانی، مسئله سود و زیان است؛ البته این ماجرا به خودی خود، بار ارزشی ندارد و پسندیده یا ناپسند نیست، بلکه دعوا از چیستی سود و زیان آغاز می شود؛ اولیای الهی هم در نهایت به دنبال حفظ خود و منفعتهای خود هستند، ولی تعریف و تلقی از خود و از منفعت در نگاه آنها چیز دیگری است: «و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً»^۴ انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکوراً»^۵ انا نخاف من ربنا یوما عبوساً قمطیراً»^۶

در بعضی آیه های قرآن کریم، درباره نفع و ضرر که بسیار در تعیین تلقی اسلام از سود و زیان، اهمیت دارد صحبت شده است: «قل لا املک لنفسی ضرراً و لا نفعاً الا ما شاء الله لکل امه اجل اذا جاء اجلهم فلا یتسألون ساعه ولا یتقدمون»^۷ تعریف سود و زیان در بینش دینی به ویژه در بینش اسلامی در سایه مفهومهای مرگ و معاد، شکل می گیرد. کسانی که به مرگ، به ویژه به معاد توجه می کنند آگاهی کامل تری درباره کیفیت معامله و نیز کالاهای مورد مبادله دارند و نیز درک صحیح تری از مفهوم زمان و مکان دارند؛ بنابراین می توانند بهترین تصمیم را بگیرند، این چنین است که چشم مؤمنان به معاد، باز است و سرشان بی کلاه نمی ماند، اما آنان که به بازگشت و روز حساب ایمان درستی ندارند؛ فریب می خورند و تشخیص شان اشتباه از کار درمی آید: «و ذر الذین اتخذوا دینهم لعباً و غرتهم الحیاه الدنیا و ذکر به ان تبسل نفس بما کسبت من دون الله ولی و لا شفیع و ان تعدل کل عدل لا یؤخذ منها اولئک الذین ابلسوا بما کسبوا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما کانوا یکفرون»^۸

فریب خوردن و مغرور شدن، مهم ترین مشخصه کسانی است که به همه جنبه های معامله با خداوند دنیا آگاهی ندارند «عباد الله این الذین عمروا ففهموا و علموا ففهموا و انظروا و فلهوا و سلموا ففسوا امهلوا و منحوا جیملاً و حدرو الیما و وعدوا جسیما احذروا الذنوب المورطه و العیوب المسخطه اولی الابصار و الاسماع و العافیة و المتاع هل من مناصب او خلاص او معاذ او ملاذ او فرار او محار فانی توفکون ام این تصرفون ام یماذا تفترون و انما حظ احدکم من الارض ذات الطول و العرض قید قدہ متعقراً علی خذہ الان عباد الله و الخناق مهمل و الروح مرسل فی فینه الارشاد و راحه الاجساد و باحه الاحتشاد و مهل البقیه و انف المشیه و انظار التوبه و انفساح الحوبه قبل الضنک و المضیق و الروع و الزهوق و

شعر و زندگی ناخالص

نگاهی به وظیفه نشر در سایه مفهوم معاد

● بزرگ ترین موعظه مرگ است.

● شعر حرکتی به نیت نام گذاری و تعریف دوباره زندگی است

● هیچ انسانی به دنبال زیان و شر نیست بلکه ممکن است در تعریف و تلقی از خیر و شر، دچار مشکل شود. و به اصطلاح در معامله زشت و زیبا فریب بخورد و سرش کلاه برود.

● شعر باید توصیفی از جهان «همه جذب» را نیز ارائه دهد و البته این وظیفه شعر برای شاعری است که جاده های ابدیت در مقابل او گسترده است

● شعری که مخاطبش را دوست نداشته باشد می خواهد خودش و تواناییهایش را به رخ بکشد و جز ارائه، هیچ هدفی ندارد. مثل رقاصه ای است که آمده تا خودنمایی کند، اما شعر نازنین، محبوبه مخاطب است، برایش می رقصد چون دوستش دارد؛ نه برای آنکه تکنیکهای رقاصی اش را به رخ بکشد.



قبل قُدوم الغائب المنتظر و اخذه العزيز المُقدر»^۲

در چنین فضایی است که حضرت علی (ع) با چنین تبیینهایی سعی در آگاه کردن مخاطب نسبت به اطراف معامله دارد تا دچار خودفریبی و اشتباه نشوند. به کار بردن متعدد و مکرر کلمه‌هایی مثل متاع نیز در مجموعه ادبیات دینی قابل توجه است که در همین نمونه نیز حضرت از این کلمه استفاده می‌کند.

برخی از اسمهای روز قیامت مثل «یوم الحسره» و «یوم التغابن» نیز موید بحث است:

«یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن و من یومن بالله و یعمل صالحاً یکفر عنه سیئاته و یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً ذلک الفوز العظیم»^۸

این شرح آن فرآیندی است که همه دینهای الهی برای درگیری با آن، با کتاب و ترازو و شمشیر به میدان آمده‌اند و همه آن جنجال و جست‌وجوی بیداری که در میان فیلسوفان و عارفان و زاهدان و «آن‌های!» دیگر رخ داده است؛ برای رسیدن به فاعلانگی و در رفتن از دایره کششها و رانشهای غریزی بوده است نیز هدف همه این دعواها و رسیدن به توانایی تشخیص خیر و شر، فارغ از هر گونه شائبه‌ای بوده است.

زنده نصفه و نیمه! وقتی اسیر نیروهای جذاب و دفع‌کننده باشد؛ فرصت قوی شدن و رسیدن به

جاذبه تمام و زندگی کامل از نمی‌یابد و مدام جذب و دفع می‌کنند. سرگرم نقطه می‌شود و خط را نمی‌فهمد، یا به تعبیر مولوی، سر در آخور فرو می‌برد و آخر را نمی‌بیند. آخر یا آخرت، مرحله‌ای است که زندگی از مرگ پیراسته می‌شود و انسان به جایی می‌رسد که همه زندگی است و همه کشش و همه جذب؛ و این‌راهی از زندگی سخیف دنیا است که دنی است و آدم با تربیت آن را در شأن خود نمی‌داند. اگر آدمی در مهلتی که دارد از سلطه فرآیند جذب و دفع نگریزد؛ یا مرگ از دایره زندگی اصیل دفع می‌شود و به درک واصل می‌شود! اما آنکه در جذب و دفعهای دنیایی، فاعلانگی خود را به دست می‌آورد و حفظ می‌کند در لحظه مرگ به عنوان آخرین دفعش، کلیت نظام زندگی ناخالص را دفع می‌کند؛ به زمین فرمان می‌دهد که رهایش کند تا به زندگی شریف آخرت که همه زندگی است و همه کشش، یا بگذارد. وصفهای این دنیای پر از جاذبه و خالی از حقد و حسد و کینه به کرات در آیه‌های قرآن عزیز آمده است.

وظیفه شعر، حرکت به سوی تعریف و تألیف این زندگی است. برای رسیدن به زندگی همه جذب باید به سمت ناشناخته کرد و ناشناخته جز در سایه تسلیم و سرسپردگی عاشقانه رخ نمی‌نماید؛ چون دانایی ما ناظر به جهان ماده است و جهان ماده دایره جذب و دفع است؛ بنابراین شعر نباید گزارش مصرف فرایند جذب و دفع باشد که در این صورت گزارشی است تجربی و به کیفیت هنری نمی‌رسد. شعر باید توصیفی از جهان «همه جذب» را نیز ارائه دهد و البته این وظیفه شعر برای شاعری است که جاده‌های ابدیت در مقابل او گسترده است و وقتی در گور می‌گذارندش؛ چه بخواهد و چه نخواهد، تلقینش می‌دهند! شعر نباید زاری و زنجموره و زوزه، یا نعره و عربده باشد، شکست و پیروزی در شعر درست، با عشق و با



معرفتی شکافنده و پیشرو جمع می‌شود. این شعر متواضع است و متین و مهربان، اما شعری که مخاطبش را دوست نداشته باشد می‌خواهد خودش و تواناییهایش را به رخ بکشد و جز ارائه، هیچ هدفی ندارد. مثل رقاصه‌ای است که آمده تا خودنمایی کند، اما شعر نازنین، محبوبه مخاطب است، برایش می‌رقصد چون دوستش دارد؛ نه برای آنکه تکنیکهای رقاصی‌اش را به رخ بکشد. اینجا تنها چیزی که مهم نیست؛ رقص است؛ در عین حال که همه ظرافتهای رقص هم اجرا می‌شود. اینجا تکنیک به خدمت عشق درمی‌آید، عشق دعوت به زندگی و دعوت به زیبایی است که زیبایی نیز در فضای عاشقانه واقعی (که همان فضای مؤمنانه است) با توجه به مفهوم بی‌نهایت و مفهوم معاد تعریف می‌شود.

فقر عمده زندگی و به تبع آن شعر امروز ما فقر عشق است. ما وقتی به ابدیت چشم نداشته باشیم، خیره و ذوق زده جلوه‌ها و مطلوبهای دم‌دستی می‌شویم؛ و بدین گونه مصداقهای پایین‌تر و لقی‌تر زیبایی جای زیبایی اصیل را می‌گیرند و در آشفته بازار دنیا گول می‌خوریم و یوسفمان را ارزان می‌فروشیم. چشم شعر ما توان خیره شدن به چشم بی‌نهایت را ندارد و به همین خاطر نمی‌تواند به گونه‌های تازه معرفت عاشقانه دست یابد و موضوع را به نحو بی‌سابقه‌ای ببیند و نمایش دهد.

به نظر می‌رسد باید نوع نقد ادبی تازه برای نقد بی‌ادبی! شکل بگیرد. ادب شاعری مفهومی است که متأسفانه بسیار مغفول واقع شده است و هر که هر چه دلش می‌خواهد می‌نویسد. شعر ما به چرت و پرت نویسی افتاده است و دارد به شدت در باتلاق فردیتی معیوب و مختل فرو می‌رود و نمی‌تواند از کشش و تعامل غریزی با زندگی فراتر رود و این برای شعر که بدون هیچ ابزاری هم چون ویروس از اینجا به آنجا می‌رود، خیلی خطرناک است. درصد نگران‌کننده‌ای از آثار شعر امروز ما، شرح گزارش‌واره جذبها و دفعها، آن هم بیشتر در حوزه روابط بین دو جنس است. این پدیده به خودی خود، بار ارزشی ندارد؛ اما وقتی بیشتر آثار از خود فرایند فراتر نمی‌روند و به محیط فیزیکی و متافیزیکی‌شان و نیز به هدف این جذب و دفع نمی‌نگرند، وضعیت غمگین‌کننده‌ای ایجاد می‌شود؛ به خصوص وقتی توجه کنیم که این آثار در محیطی سرشار از دغدغه و دعوا همچون ایران ۱۳۸۳ شکل گرفته است.

آنهایی که شعر را فاقد کارکرد می‌دانند در عمل، یا به سمت بی‌معنایی و بی‌معیاری حرکت می‌کنند، یا اینکه معنای حرف خودشان را نمی‌دانند. اگر کسی به معنای سخن و شعر دقت کند؛ هیچ‌گاه به سادگی هر حرفی را مطرح نخواهد کرد. زبان (همان‌گونه که ذکر شد) برای تعریف و تألیف زیبایی و برای زنده نگه داشتن انسان بودن انسان پدیده آمده است و وظیفه حفظ مهم‌ترین ثروتهای بشری را که معرفت است، بر عهده دارد. همه گنجها با خزانه‌دارانشان می‌پوسند و فرومی‌ریزند و آنچه از پس ولوله‌ها و آشوبهای بزرگ و کوچک تاریخ به جا می‌ماند، یافته‌های آدمیان در حیطة معرفت است که در رودخانه همیشه جاری زبان رویینه شده‌اند. من با جبرئیل رابطه ندارم اما قرآن روی طاقچه خانه کوچک پدرم



شعر و زندگی ناخالص

نگاهی به وظیفه شعر در سایه مفهوم معاد

گذشت؛ و رفتار اهل زبان از این حیث که با سعادت گره خورده است، هرگز قابل بخشایش نخواهد بود.

پی نوشتها:

۱. زشتی و زیبایی با هم در رودخانه‌های شنا می‌گردند. زشتی زودتر بیرون آمد، لباس زیبایی را پوشید و رفت. (جبران خلیل جبران)

۲. همچنین هر نظر بسیاری از مشرکان عمل گشتن فرزندان را برای ایشان زینت فاده، تا آنکه آنان را با این عمل هلاک سازد، به جهت آنکه در دینشان به اشتباه اندازد و اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند، پس آنها را واگذار به آنچه برافات می‌یابند. (انعام، ۱۳۷)

۳. آنان که کافرند اعمالشان در مثل به سراپی ماند در بیابان هموار بی‌آب، که شخص تشنه آن را آب ندارد و به جانب آن شتابد، چون بدان جا رسد هیچ آب نیابد. و آن کافر خدا را حاضر و ناظر اعمال خویش بیند که به حساب کارش تمام و کمال برسد و خدا به یک لحظه حساب تمام خلائق می‌کند. (نور، ۳۹)

۴. هم پر دوستی خدا به فقیر و اسیر و طفل و یتیم، طعام می‌دهد و گویند ما فقط برای رضای خدا به شما طعام می‌دهیم و از شما هیچ پاداشی و سیاسی نمی‌طلبیم، ما از قهر پروردگار به روزی که از رنج و سختی آن رخسار خلق در هم و غمگین است می‌ترسیم. (انسان، ۱۰-۸)

۵. ای رسول پاسخ ده که من مالک نفع و ضرر خود نیستم مگر آنچه خدا بخواهد. برای هر امری اجل معینی است. چون فرا رسد ساعتی دیر یا زود شود. (یونس، ۴۹)

۶. آنان که دین خود را به بازیچه گرفتند و زندگانی دنیا آنها را فریب داد و گذار. همین قدر به آنها تذکر ده که هر کس به عمل خود عاقبت گرفتار می‌شود و هیچ کس را جز خدا دادرسی و شفیع نیست و هر چه برای آسایش خود از عذاب قویه دهد از او نگیردند. آنها همان کسانی هستند که عاقبت به هلاکت می‌رسند و به سبب آنچه کسب کردند و به کفر گرفتارشان به شرابی از آب جوشان جهنم و غذای دردناک گرفتار می‌شوند. (انعام، ۷۰)

۷. «ای بندگان خدا کجا بندگان خداوند عمر طولانی و نعمتهای فراوان به آنان داد و آموختنشان را تعلیمشان داد و حقیقت را فهمیدند؛ اما فرصتی که برای عمل به آنان داده شده بود را بیهوده از دست دادند. در حال سلامتی و شادمانی، قیامت را از یاد بردند؛ مدتی دراز مهلت داده شدند. و بخششهای زیادی به آنها کردند و از عذابهای دردناک برحذرشان داشتند و به ثوابهای بزرگی امیدوارشان ساختند، ولی آنها قدر این همه نعمت و احسان خداوندی را ندانستند و همه را در لهو و لعب گذراندند و اینک در تنگنای گور گرفتار آمده‌اند. شما از گناهایی که انسان را به ورطه هلاکت می‌کشاند و زشتیهای که خداوند را به خشم می‌آورد بهره‌برید. ای صاحبان دیدگان بینا و گوشهای شنوا و ای دارندگان سلامت و مال دنیا. هم اکنون که زندگانی شما ادامه دارد و روحتان آزاد است و آمادگی هدایت یافتن را دارید و زمان برای رستگاری مساعد و بدنها سالم است و مهلت مقتضی، اراده و اختیار، برقرار است؛ وقت توبه و انابه و هنگام مناسبی برای رفع نیازمندیهاست در جهت خشنودی و رضایت خداوند بکشید، پیش از آنکه فرصت از دست برود و در مکان تنگ گور گرفتار آید و خوف و ناامیدی در دلتان راه یابد و مرگ به سورتان برسد و خداوند غالب و توانا شما را به کفر گناهاتان گرفتار کند.» (شرح نهج البلاغه، ابن مینم بحرانی، ج ۲، ص ۲۶۷)

۸. یاد آرید روزی را که خدا همه شما را به عرصه محشر جمع می‌کند. و آن روز، روز غیب و پشیمانی بندگان است و هر که در دنیا به خدا ایمان آورد و نیکوکار شود خدا گناهانش را از او بیرونش و در باغهای بهشت که زیر درختانش نهرها جاریست داخل کند که در آن بهشت جاودانی متمتع باشد و این به حقیقت رستگاری بزرگ خواهد بود. (تغابن، ۹)

همواره نفس کشیده است. همه آنچه شعر مسلمان و مسلمانانه، در طول سالیان می‌جسته است؛ هشدار نسبت به امکان محو شدن شخصیت آدمی در فرایندهای مادی بوده است. قیافه خشمگین و مهربان حکیمانی همچون ناصر خسرو قبادیانی بلخی، حکیم سنایی، غزنوی و دیگر بزرگان به خاطر نگرانی آنان از چنین پدیده‌ای بوده است، و گر نه این بزرگان نیز روشهای خوشباشی و میکده‌های شهرشان را بلد بوده‌اند و می‌توانسته‌اند بلافاصله در اطراف هتل محل اقامتشان آبکی و چیزهای خوب خوب دیگر پیدا کنند! در ذات زندگی دنیا، میل به منفعل کردن انسان نهفته است؛ چرا که انسان نیز جزئی از بدنه جهان است و تنها خصلت ثابت جهان، جهندگی و تغییر مداوم است. جهان این تغییر مداوم را بر همه موجودات تحمیل می‌کند و مدام آنان را به انفعال می‌کشاند و پی‌درپی خرابشان می‌کند و به نفع اصلاح و آبادانی خود از آنها کار می‌کشد. در چنین شرایطی است که آدمی در معرض خطر پوک شدن قرار می‌گیرد و پوسیدگی و الدنگی خود را به اجتماع خود و به دیگران آدمیان نیز منتقل می‌کند و اهل قلم از این حیث بیکه و یکتایند.

همه ما باید بدون ملاحظه به بازیگری جریان شعر ایران در هر دو حوزه شاعری و سیاست‌گذاری بپردازیم. این مسئله دو حیث دارد؛ یکی اینکه شاعران ما چه می‌گویند و با چه کیفیتی می‌گویند و ادب نقد ما چگونه است و چه حالی دارد؛ دیگر اینکه شاعران! ما در ستادهای فرماندهی با شعر چه می‌کنند. به هر حال شعر هم مثل هر پدیده‌ی دیگر برای پدید آمدن و برای حفظ و معرفی خود محتاج و زمینه‌ای مادی است. باید به شدت به موضوع کنگره‌ها و کنگره‌بازها - در هر دو سو - پرداخت و سیاست‌گذاری و سیاست‌گذاران را مورد نقد قرار داد و پرسید که چرا بودجه‌های فرهنگی ما مدیریت واحدی ندارند و هر سازمانی ساز خودش را می‌زند. چرا سازمان معظم صدا و سیما به شعر اصیل و درگیر با زندگی میدان نمی‌دهد و سعی می‌کند از گونه‌هایی از شعر که بتوانند نقش پفک را بازی کنند؛ استفاده کند و بدین گونه چهره دل‌آرای معرفت‌اصیل را از مخاطبان بیچاره‌اش دریغ می‌کند و در جبهه مقابل، چرا قبح سکسی‌نویسی ریخته است و همه ما داریم به سمت هتک و قباحیت پیش می‌رویم و چرا نمی‌زیم توی گوش آنکه خزعل می‌گوید!؟

درفرآیند نقد هم حق نداریم به دلیل رعایت ملاحظه‌ها از نکته‌ای بگذریم که روزی خواهد رسید که از هیچ چیزی نخواهند

● ما وقتی به ابدیت چشم نداشته باشیم، خیره و ذوق زده جلوه‌ها و مطلوبهای دم‌دستی می‌شویم؛ و بدین‌گونه مصداقهای پایین‌تر و لاق‌تر زیبایی جای زیبایی اصیل را می‌گیرند

● چشم شعر ما توان خیره‌شدن به چشم بی‌نهایت را ندارد و به همین خاطر نمی‌تواند به‌گونه‌های تازه معرفت عاشقانه دست یابد و موضوع را به نحو بی‌سابقه‌ای ببیند و نمایش دهد.

● باید بدون ملاحظه به بازیگری جریان شعر ایران در هر دو حوزه شاعری و سیاست‌گذاری بپردازیم.

● باید به شدت به موضوع کنگره‌ها و کنگره‌بازها - در هر دو سو - پرداخت و سیاست‌گذاری و سیاست‌گذاران را مورد نقد قرار داد و پرسید که چرا بودجه‌های فرهنگی ما مدیریت واحدی ندارند

